بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری

جلسة ۹۶: یکشنبه ۱۷ فروردین ۱۳۹۹

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علیه سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد کلام مرحوم امام رحمت الله علیه در مورد حیث لا ضرر صحبت می‌کردیم. در مورد حدیث لا ضرر مرحوم امام فرموده بودند که لا ضرر نهی تکلیفی است، وفاقاً للشیخ الشریعه. ولی نهی تکلیفی سلطانی. شواهدی بر این مطلب اقامه کرده بودند من جمله به کار بردن واژة قضی هنگام نقل این حدیث در روایت عبادة بن صامت. و قضی انه لا ضرر و لا ضرار. در این مورد صحبت می‌کردیم. عرض کردم که قضی یک معنای لغوی‌اش به معنای حکم قاطع هست. و در این روایت عبادة بن صامت فقرات مختلفی وجود دارد. نزدیک به ۲۰ فقره در این روایت وجود دارد. با کلمة من قضاء رسول الله یا قضی رسول الله تعبیر کرده. صحبت این بود که آیا در این روایت عبادة بن صامت می‌خواهد مطلق احکام قاطع پیغمبر را جمع‌آوری کند. احکام قاطع پیغمبر منحصر به اینها که نیست، و اینها چه خصوصیتی دارد که خصوص این احکام را در این روایتش هم آورده. این خودش قرینه است برای این‌که در مقام بیان یک احکام قاطع خاصی از پیغمبر هست. می‌تواند مراد همان معنای مرحوم امام باشد که احکامی که پیغمبر بما هو سلطان صادر کرده. ولی ما عرض می‌کردیم معلوم نیست که به این معنا باشد. ممکن است این احکام صادره از پیغمبر بما هو قاضٍ باشد، قضاوت‌های پیغمبر باشد با دو تقریب. یک تقریب این‌که متن احکام صادره از پیغمبر در موقع قضی را در این روایت دارد نقل می‌کند و گزارش می‌کند. البته این متن می‌تواند آن نتیجة حکم را دربر می‌گیرد. می‌تواند پیغمبر با آن مادة قانونی آن حکم کلی که به استناد آن حکم رفع خصومت بین طرفین می‌شود، با ذکر آن حکم قضاوت کرده باشد. مثلاً دو نفر سر یک مالی دعوا دارند، یکی ذو الید است، یکی غیر ذو الید است. پیغمبر فرموده باشد که المال لذی الید. این المال لذی الید اشاره به قانون کلی ید کرده باشد که، کما این‌که دو نفر در یک فرزندی دعوا دارند، یکی‌شان شوهر هست، و یکی‌شان زانیه هست، این روایت می‌گوید الولد للفراش و للعاهر الحجر. الولد للفراش قانون کلی است، اختصاص به مورد ندارد. ولی با ذکر قانون کلی حکم مورد جزئی را هم فیصله داده شده و فصل خصومت در این مورد خاص با ذکر این حکم کلی صورت گرفته.

صحبت سر این بود تمام احکامی که.

این یک بیان. یک بیان دیگر این‌که نه اصلاً مراد از قضی این هست که احکامی را که می‌تواند به وسیلة آن احکام حکم قضایی صادر شود. قضی یعنی احکام قضایی صادر کردن ولو بالفعل حکمی و تنازعی در این مورد نباشد. احکامی که بالقوه صلاحتی مستند واقع شدن برای احکام قضایی خاص می‌تواند باشد. اگر این معنا کردیم، دیگر لازم نیست آن حکم سلطانی که مرحوم امام مطرح می‌فرمایند را مطرح کنند. جلسة قبل عرض کردم که تکه‌هایی که در این روایت هست، همه تکه‌هایی هست که زمینة تنازع در موردش وجود دارد. بنابراین می‌تواند حکم کلی باشد که به وسیلة آن حکم کلی قضاوت صورت گرفته یا می‌تواند آن حکم کلی زمینة قضاوت قرار بگیرد.

صحبت سر این بود که فی الرکاز الخمس این چجوری زمینة دعوا هست؟ این‌که یک امر شخصی هست، مثل این‌که شخصی یک معدنی پیدا کرده، خمس معدن را باید بدهد، چه ربطی به دعوا دارد. پاسخ مطلب این هست که ممکن است حتی همین هم در یک تنازعی باشد. شبیه این یک روایتی هست، من روایت را می‌خوانم ملاحظه بفرمایید.

در کافی جلد ۵، صفحة ۳۱۵، حدیث ۴۸ وارد شده.

این روایت این هست که: «وَجَدَ رَجُلٌ‏ رِكَازاً عَلَى عَهْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَابْتَاعَهُ أَبِي مِنْهُ بِثَلَاثِمِائَةِ دِرْهَمٍ وَ مِائَةِ شَاةٍ مُتْبِعٍ‏ فَلَامَتْهُ أُمِّي وَ قَالَتْ أَخَذْتَ هَذِهِ بِثَلَاثِمِائَةِ شَاةٍ أَوْلَادُهَا مِائَةٌ وَ أَنْفُسُهَا مِائَةٌ وَ مَا فِي بُطُونِهَا مِائَةٌ قَالَ فَنَدِمَ أَبِي فَانْطَلَقَ لِيَسْتَقِيلَهُ فَأَبَى عَلَيْهِ الرَّجُلُ فَقَالَ خُذْ مِنِّي عَشْرَ شِيَاهٍ خُذْ مِنِّي عِشْرِينَ شَاةً فَأَعْيَاهُ» کسی یک رکازی یعنی یک معدنی پیدا می‌کند، پدر این مال را به ۳۰۰ درهم می‌خرد و ۱۰۰ تا گوسفندی که حامله بودند. ظاهراً مراد از متبع یعنی ۱۰۰ تا گوسفندی که ۱۰۰ تا گوسفند هم همراهشان بودند و حامله هم بودند که می‌گوید مادرم سرزنش کرد که این رکاز چی چی هست و این رکاز را به ۳۰۰ تا گوسفند خریدی. ۱۰۰ تا گوسفند، اولادش هم ۱۰۰ تا است، رفت و درخواست اقالة معامله کرد و قبول نکرد تا آخر روایت.

«فَأَخَذَ أَبِي الرِّكَازَ» پدرم که از به هم زدن معامله مأیوس شد رفت آن رکاز را گرفت. «وَ أَخْرَجَ مِنْهُ قِيمَةَ أَلْفِ شَاةٍ» و به اندازة هزار شاة از آن در آورد.

«فَأَتَاهُ الْآخَرُ فَقَالَ خُذْ غَنَمَكَ وَ ائْتِنِي مَا شِئْتَ» گفت بیا این غنمت را بگیر و هر مقدار می‌خواهی به من بده. پدر من قبول نکرد و بعد آن گفت که من به تو ضرر می‌زنم. آمد به امیر المؤمنین شکایت کرد، پدرم قضیه را بر امیرالمؤمنین که نقل کرد، امیرالمؤمنین به صاحب رکاز گفت تو باید خمسش را ادا کنی و خمس به عهدة توست.

«فَإِنَّكَ أَنْتَ الَّذِي وَجَدْتَ الرِّكَازَ وَ لَيْسَ عَلَى الْآخَرِ شَيْ‏ءٌ لِأَنَّهُ إِنَّمَا أَخَذَ ثَمَنَ غَنَمِهِ.»

ممکن است یک همچین دعوایی. این فی الرکاز الخمس در واقع دو تا مضمون دارد. یکی این‌که رکاز در آن خمس هست. یکی این‌که صاحب آن کسی که واجد هست آن واجد مالک رکاز هم هست. ممکن است در مورد این‌که رکاز مال واجد هست، حالا یک صورت دیگر هم این احتمال دارد یک چیزی شبیه این صورت دیگر هم باشد. آن این است که گاهی اوقات یک کسی یک خانه‌ای را می‌فروشد، این خانه را که می‌فروشد، خریدار در این خانه رکازی را به دست می‌آورد. حالا رکاز یک اختلافاتی بین علمای عامه در تفسیرش هست که رکاز چی است. اهل عراق رکاز را معادن، کلهم می‌دانند. اهل الرکاز المال المدفون خاصة مما کنزه بنی الآدم قبل الاسلام، آن گنج می‌داند، آن معدن می‌داند. این تفاوت‌های بین اینها وجود دارد. حالا هر کدام از اینها باشد. یک زمینی را یک کسی به دیگری می‌فروشد. خریدار در این زمین رکازی به دست می‌آورد، یا رکازی تحصیل می‌کند. اگر معدن باشد، معدن را، یا بگوییم کشف می‌کند یا معدن را استحصال می‌کند و استخراج معدن می‌کند در این زمین. ممکن است اینها اختلاف داشته باشند که این رکازی که استخراج شده مال فروشنده است یا مال خریدار هست. فی الرکاز الخمس اشاره به این دارد که، آن کسی که واجد رکاز هست، این باید خمس بدهد و بقیه‌اش مال آن است. کأن فی الرکاز الخمس یعنی الواجد خمس الرکاز و له اربعة اخماس. می‌تواند این فی الرکاز الخمس به اعتبار دلالتش بر مالکیت واجد رکاز نسبت به چهار پنجم خصومت بین طرفین را دفع کند. فی الرکاز الخمس هم می‌تواند یک نوع حکم قضایی تلقی بشود. و منهنا یظهر که یک اشکالی در تقریرات آقای سیستانی به مرحوم امام شده، ممکن است آن اشکال را ما پاسخ بدهیم.

در تقریرات آقای سیستانی، بعد از این‌که مناقشه می‌کنند در شاهد برای این‌که نهی، نهی سلطانی هست، می‌فرمایند که یضاف الی ذلک استبعاد الالتزام بالمعنی المذکور، یعنی این‌که نهی، نهی سلطانی باشد، فی جملة من موارد استخدام هذا التعبیر من قبیل قضی فی الرکاز الخمس مع أنّ الخمس ثابة فی الغنیمة بالمعنی الاعم بقوله تعالی و اعلموا انما غنمتم من شیءٍ الشامل للرکاز. ایشان می‌گویند. حالا من تعبیر یضاف الی ذلک استبعاد الالتزام بالمعنی المذکور، این را باید اینجوری تعبیر کرد که در روایت عبادة بن صامت که لا ضرر و لا ضرار وارد شده یک فقرة دیگرش قضی فی الرکاز الخمس است. و این قضی در هر دو جا ظاهرش این است که به یک معنا هست و نمی‌شود در قضی فی الرکاز الخمس این را به معنای نهی سلطانی گرفت. چرا نمی‌شود؟

مع أن الخمس ثابت في الغنيمة بالمعنى الأعم بقوله تعالى (وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‌ءٍ.) الشامل للركاز. این‌که آیا این (وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ) ذاتاً عمومیت دارد نسبت به مطلق غنایم یا اختصاص دارد به غنائم دارالحرب، یک بحث‌هایی دارد نمی‌خواهم وارد آن بحث بشوم. با پذیرش این‌که (وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ) رکاز را هم شامل می‌شود، ممکن است بگوییم اشکال آقای سیستانی وارد نیست چون فی الرکاز الخمس در واقع می‌تواند به اعتبار دلالت التزامی‌اش بر مالکیت صاحب رکاز نسبت به چهار پنجم واجد رکاز چهار پنجم مال را مالک می‌شود، این را چون دلالت دارد، این حکم خاصش سلطانی باشد. نه اصل خمس داشتنش و اصلاً همان جنبه‌اش هم جنبه‌ای باشد که منشاء قضاوت باشد. این‌که آقای سیستانی این را قبول کرده، می‌گوید این روایت می‌تواند به معنای حکم قضایی باشد، فی الرکاز الخمس یک حکم قضایی، چطور این را توجیه کردند؟ این توجیهش حکم قضایی بودنش را باید با همین مطلب توجیه کرد که به اعتبار این‌که مورد دعوا باشد که آیا این رکاز، منهای آن یک پنجمش، اصلاً کلاً مالک این رکاز کی است، واجد هست یا شخص دیگر، این روایت دال به این هست که واجد الرکاز هو المالک للرکاز. حالا که مالک شد، خمسش را هم باید به او بدهد، یعنی از خمس دادن این مطلب می‌شود استفاده بشود که معنای خمس دادنش این هست که مالک رکاز هم او هست. البته در مسئلة رکاز اگر معنای معدن باشد یا هر کدام از دو معنا باشد، کنز باشد یک احتمال دیگر هم هست اینها را جزء انفال تلقی بشود و مال حکومت باشد. یک تعبیری در بعضی روایات هست که کسی مالی پیدا کرد، رکازی پیدا کرد، عمر این رکاز را ازش گرفت. الآن یادم نیست کجا دیدم. یک جا دیدم یک کسی معدنی، رکازی پیدا کرد و عمر آن را ازش گرفت، کأنّ این را جزء بیت المال قرار داده و جزء اموال عمومی قرار داده. این احتمال هم وجود دارد فی الرکاز الخمس در واقع در مقام بیان این هست که رکاز، این مال مال واجد نیست، بلکه مال حکومت است. این نکته هم عرض بکنم، در قضاوت هم لازم نیست که فقط دعوا بین دو نفر باشد، در جایی که این احتمال دارد که این مال حکومت باشد یا مال شخص باشد، اینجا هم قاضی می‌تواند حکم کند که مال مال حکومت هست، قضاوت در این صورت‌ها هم می‌تواند معنا داشته باشد. علی ای تقدیر این‌که در فی الرکاز الخمس وارد شده این هم ممکن است حکم اوّلیة الهی نباشد. به تعبیر مرحوم امام حکم سلطانی باشد و به تعبیر ما که این روایت را می‌گفتیم معلوم نیست این مربوط به حکم سلطانی باشد، ظاهر قضی این هست که قضاوت هست، این یک نوع حکم قضایی باشد که یا آیین نامة قضایی هست که زمینة فصل خصومت و فیصله دادن به نزاع را دارد، یا این‌که اصلاً به عنوان یک حکمی در یک مورد خاصی از جانب پیغمبر با این تعبیر در یک مورد جزئی این قانون کلی ذکر شده تا فصل خصومت بشود. این بحث تمام.

اینجا یک نکته‌ای را ضمیمه بکنم. مرحوم امام یک تعبیری در عبارتشان هست که در تقریرات آقای سیستانی به این تعبیر ایاشن ورود پیدا نکردند، بحث نکردند. یک شاهدی بر این‌که این نهی را باید نهی سلطانی گرفت این می‌دانم که اگر نهی، نهی سلطانی نباشد تطبیق قاعدة لاضرر بر مورد قضیة ثمره صحیح نیست. در تنبیهات لا ضرر توضیح بیشتری دادند و ایشان اینجوری تعبیر می‌فرمایند که، مرحوم شیخ انصاری اشکال کرده که قواعد اقتضا نمی‌کند حکم پیغمبر به قلع اذق را. در نسبت به این اشکال می‌فرمایند که:

«و اما الإشكال فلا يرد على ما ذكرنا، ضرورة ان المورد مندرج تحت الحكم السلطاني الكلي فيكون الأمر بالقلع لقطع مادة الفساد المتوقع في مثل المقام، و اما على غيره فالإشكال وارد، لأن عدم تشريع الحكم الضرري و نهى اللّه تعالى عن الإضرار بالغير لا يقتضيان الإضرار بالغير بقلع شجرته...» و تا آخر بحث. این بیانی که ایشان دارند، این در صفحة، ۱۲۳ هست. کأن ایشان می‌فرمایند که اینجا تعارض ضررین است. از یک طرف خود آن انصاری متضرر می‌شود در مشقت می‌افتد، در ضیق می‌افتد اگر آن نخل ثمره باقی بماند، از یک طرف اگر نخل ثمره کنده بشود خود ثمره متضرر می‌شود. بنابراین بحث تزاحم ضررین و این داخل در آن بحث هست، بنابراین لاضرر نمی‌تواند تعیین کند که در تزاحم ضررین چه باید کرد. حالا من این را خیلی متوجه نشدم که اگر لا ضرر این نهی‌اش، نهی سلطانی باشد، این نهی سلطانی چطوری می‌تواند توجیه کنندة این باشد که در تعارض ضررین، این ضرر باید متوجه ثمره باشد نه ضرر متوجه انصاری بشود. این چجوری ایشان با نهی سلطانی این مشکل تعارض ضررین را اینجا حل می‌کنند و اقتضاء، این را خیلی توضیح ندادند، خیلی مطلب واضح نیست.

اصل این مطلب اشکال دیگر ایشان مطرح می‌کنند ببینیم آیا، منهای نتیجه‌گیری که از این اشکال می‌خواهند بکنند. ما سابق در بحث لا ضرر اشاره کردیم که یکی از مشکلات لا ضرر این هست که چجوری در قضیة ثمره تطبیق داده می‌شود. براساس سه تا مبنا بعضی بحث‌هایی که سابق آوردیم را ذکر می‌کنم. یک مبنای لا ضرر، مبنای مرحوم شیخ الشریعه بود که لا ضرر را به معنای نهی تکلیفی می‌گرفتند. یک مبنای لا ضرر، مبنای شیخ انصاری بود که می‌فرمودند لا ضرر یعنی حکمی که ینشاء منه الضرر برداشته می‌شود. یک معنایی هم که ما ذکر می‌کردیم که یک نوع تعمیمی بود نسبت به همان فرمایش مرحوم شیخ الشریعه، می‌گفتیم که اینجا لا ضرر در مقام نفی مشروعیت و نفی جواز ضرر به معنای عامش یک مقداری نه آن محدودة خاصی که مرحوم شیخ الشریعه بیان کرده بودند. ببینیم بر این سه مبنا چطور می‌شود که این لا ضرر را در مورد ثمره تطبیق داد. ما عرض می‌کردیم بنابراین که نهی تکلیفی باشد ما ممکن است بگوییم این‌که امر به قلع اذق مستند شده و معلل شده به لا ضرر، لازمه‌اش این نیست که لا ضرر تمام العلة باشد. می‌تواند یک کبرای مطوی‌ای داشته باشد و من به جای لا ضرر، صریحاً نهی را می‌آورم، ببینید اگر صریحاً نهی تکلیفی ذکر شده بود، و حرمت تکلیفی ذکر شده بود آیا می‌توانستیم توجیه بکنیم یا نه؟ ما می‌گوییم، به جای ضرر، اضرار می‌گذارم که مطلب روشن‌تر بشود. قال رسول الله اقلع نخلته فان الاضرار محرّم فی الشریعه.

یان فان الاضرار محرم فی الشریعة یک صغرایی هست یک کبرای مطوی دارد. یعنی: و للحاکم ان یحکم بقلع ماده الفساد، یا بقلع ماده الحرمه التکلیفیه. یعنی کأنّ اگر حرمت تکلیفی اثبات شد، این حرمت تکلیفیه موضوع هست برای یک حکم که در جایی که حاکم شرع می‌تواند به وسیله‌ای جلوی تحقق این حرمت را بگیرد. آن چیزی که سبب می‌شود که این حرمت در جامعه تحقق پیدا کند حاکم شرع اجازة جلوگیری دارد. یعنی آن مرحله‌ای از نهی از منکر، مثلاً فرض کنید به اعتبار این‌که نهی از منکر و ردع از منکر و جلوگیری از تحقق منکر اگر به اقدام عملی نیازمند باشد، اختیارش به حاکم شرع واگذار شده، این کأنّ می‌تواند صغرای بر آن کبری باشد. هیچ مانعی ندارد، این تعلیل، تعلیل کاملاً صحیحی است.

اما بنابر این‌که لا ضرر به تفسیر مرحوم شیخ انصاری بکنیم. طبق تفسیر مرحوم شیخ انصاری هم ما اینجوری می‌توانیم بیان کنیم، بگوییم که در مرحلة اوّل آن چیزی که، حکمی که ضرر از آن ناشی شده، ذی حق بودن ثمره به نحوی که بتواند بدون استیذان وارد آن بستان انصاری بشود. این را که لا ضرر نفی کرد در جایی که می‌گویند نتیجه‌اش این می‌شود که بر ثمره واجب هست هنگام دخول در باغ انصاری اجازه بگیرد. وجوب استیذان ثمره للاستتراق الی نخلته از این روایت استفاده می‌شود. حالا اگر ثمره این امر را عصیان کرد. در ظرف عصیان ثمره نسبت به این تکلیفی که شارع مقدس در این مسئله دارد، آن چیزی که منشاء ضرر شده نفس حرمت قلع این اذق هست. حرمت قلع در این ظرف برداشته می‌شود. وقتی که برداشته شد، این هم اقلع نخلته نهی در مقام توهم حذر است. یعنی شما می‌توانید آن نخلة، یعنی جائز هست قلع بکند. بگوید تو اگر می‌خواهی ضرر متوجه نشود، تو می‌توانی آن را قلع کنی. این تقریبی بود که ما سابق ذکر می‌کردیم. حالا این مشکل، این هم بنابراین تقریب.

وجهی هم که ما ذکر کردیم این وجه را هم می‌شود هم با وجهی که بنابر مبنای شیخ الشریعه این تعلیل را توضیح دادیم که تعلیل یک کبرای مطوی مقدر دارد، توجیه کرد، هم به نحوی هم یک نحو شبیه همان بیانی که در بیان مسلک شیخ انصاری هم داشتیم می‌شود توجیه کرد. حالا آن را فعلاً روی مبنای خودمان بر مبنای شیخ الشریعه بگوییم توجیه می‌کنیم. صحبت این هست، این توجیهاتی که ما کردیم، این اشکال مرحوم امام را که اینجا بحث تعارض ضررین هست، تزاحم ضررین هست، این را چجوری می‌توانیم توجیه کنیم. پاسخ مطلب این هست که آن کبری مطوی که در. بنابر مبنای شیخ الشریعه که خیلی مطلب واضح است. چون شیخ الشریعه مطلبش این هست، می‌گوید که اضرار به غیر محرم است. انصاری که اضرار نمی‌کند. آن که اضرار دارد می‌کند فقط ابتداءً اضرار دارد می‌کند، آن ثمره است. اضرار به غیر محرم است. این اضرار به غیر محرم است، صغری هست برای یک کبرای کلی که حاکم شرع می‌تواند آن چیزی که منشاء اضرار به غیر هست، آن را دستور به جلوگیری از او بدهد، دستور به قلع مادة فساد که منشاء تحقق محرّم شرعی هست بدهد ولو این باعث بشود که آن مالک آن مادة متضرر بشود. این اطلاق کأنّ کبرای مطوی این مطلب را اقتضاء می‌کند و این هیچ اشکالی هم ندارد که یک چنین کبرای مطوی را قائل بشویم.

اما بنابر مسلک مرحوم شیخ انصاری یک نکته‌ای در مورد لا ضرر هست. لا ضرر، ضرر مُقْدَمٌ علیه را شامل نمی‌شود. اینجا ولو با کاری که انصاری می‌کند، ضرر متوجه ثمره می‌شود. ولی این ضرر به یک معنا مُقْدَمٌ علیه هست. چون گفتیم این ضرر در فرض عصیان ثمره هست. چون ثمره عصیان کرده است. عصیان ثمره به یک نحو، یعنی خودش اقدام بر ضرر کرده. می‌توانسته اطاعت کند امر شارع را و استیذان کند. اصرار ثمره بر عدم استیذان هنگام دخول در بستان انصاری و استتراق به نخلة خودش، خود این منشاء شده است که این حکم جدید بیاید. بنابراین این به‌طور ضرر مُقْدَمُ علیه هست و بحث تزاحم ضرر در اینجا پیش نمی‌آید. پس بنابراین به این نحو ما می‌توانیم این مشکل این روایت را حل کنیم. من فکر می‌کنم مرحوم امام روح قضیه‌اش این دانسته‌اند که حالا ما تقریب مرحوم شیخ الشریعه را هم ملاحظه بکنید در واقع تقریب شیخ الشریعه روح قضیه این هست که آن چیزی که مجوز قلع نخله توسط انصاری هست، این‌که حاکم و پیغمبر گفته برو قلع کن. این پیغمبر هست که این قلع را اجازه داده، آن کبرای مطوی را هم که ما در نظر گرفتیم این بود که جایی که یک محرمی تحقق پیدا می‌کند و راهی برای جلوگیری از محرم جز به قلع موضوع اضرار وجود ندارد، حاکم، سلطان می‌تواند مصلحت را اگر در این دانسته باشد که آن ماده و موضوع اضرار را از بین ببرد، همچین حقی برای حاکم و سلطان وجود دارد. امر به قلع مستند به این حق حاکم هست که یک کبرای مطوی هست، البته لا ضرر، نهی‌اش نهی شرعی است، حرمتش، حرمت تکلیفی است، ولی این حرمت تکلیفی موضوع برای یک حکم سلطانی هست که للحاکم من بابٍ نهی عن المنکر عن یحکم به از بین بردن مادة اضرار و موضوع اضرار است. کما این‌که مطلبی که آقای سیستانی هم در تقریراتش دارد، اگر بخواهیم تقریب فنی بر آن ذکر کنیم باید آن را هم به همین جاها برگردانیم که نه این‌که خود لا ضرر مستقیماً دال بر این هست که حاکم شرع می‌تواند اضرار را از بین ببرد. نه، آن این است که به‌طور کلی یک قانونی هست، در جایی که یک حکمی بخواهد در جامعه اجرا بشود، اگر اجرای حکم در جامعه وابسته به یک دخالت سلطان و حکومت برای اجرای آن حکم هست، این حق به سلطان و حکومت داده شده برای اجرای این حکم آن روشی را که مصلحت می‌داند، آن را اعمال کند. ممکن است یک همچین چیزی بگوییم. مثلاً روح قضیه این هست که وجداناً درک کردند که اینجا، آن کسی که حق دارد قلع اذق را امر کند، موضوع اضرار را از بین ببرد، شخص مکلف نیست، حاکم شرع هست، سلطان هست، والی هست. بنابراین از این جهت مرحوم امام تصور کردند که خود لا ضرر حکم سلطانی است. در حالی که لا ضرر حکم سلطانی نیست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان